

مردم سالاری دینی در آرای فقهی اهل سنت و امامیه

عبدالقدیر حمیدی ۱

ناصر نیکخو امیری ۲

چکیده

مردم سالاری دینی به عنوان نظامی که ترکیبی از اصول دموکراسی و مبانی دینی است، در فقه اسلامی از اهمیت ویژه ای برخوردار است. این پژوهش به بررسی آرای فقهی اهل سنت و امامیه درباره مردم سالاری دینی می پردازد و پرسش اصلی آن این است که هر یک از این دو مکتب چگونه به تفسیر و اجرای این مفهوم پرداخته اند. اهمیت این تحقیق در شناخت تعامل دین و سیاست و تأثیر آن بر حکمرانی و مشارکت مردم در جوامع اسلامی نهفته است. هدف این پژوهش تحلیل و مقایسه نظرات فقهی اهل سنت و امامیه درباره مردم سالاری دینی و شناسایی شباهت ها و تفاوت های موجود در اصول و مبانی آنها است. روش تحقیق به صورت توصیفی-تحلیلی و از طریق بررسی منابع فقهی هر دو مکتب صورت می گیرد. یافته ها نشان می دهند که اصولی نظیر عدالت و شورا در هر دو مکتب مورد توجه قرار گرفته است، اما در تفسیر و نحوه اجرای این اصول، تفاوت های بارزی وجود دارد؛ به طوری که اهل سنت تأکید بیشتری بر شورا و اجماع دارند و در مقابل، امامیه بر نقش امام و رهبر دینی تأکید می کند. در نتیجه، مردم سالاری دینی در فقه اهل سنت و امامیه تفاوت های بنیادینی دارد، اما هر دو مکتب به گونه ای به نقش مردم در حکمرانی توجه دارند و این امر می تواند به بهبود فهم ما از دموکراسی دینی در جوامع اسلامی کمک کند.

واژگان کلیدی: مردم سالاری، دین، فقه، دموکراس.

مقدمه

در طول تاریخ اسلام، بحث پیرامون نوع حکومت و چگونگی اداره جامعه اسلامی از موضوعات اساسی بوده است که همواره ذهن اندیشمندان و فقها را به خود مشغول کرده است. با ظهور مفاهیم جدید سیاسی مانند دموکراسی و مردم سالاری در دوران معاصر، این سوال مطرح شد که آیا مفاهیم و اصول اسلامی

۱. دانشجوی مقطع دکتری رشته اصول فقه اسلامی- جامعه المصطفی العالمیه نمایندگی

گلستان (نویسنده مسؤول)

hamidiabqadeer@gmail.com

۲. رئیس جامعه المصطفی واحد گرگان (نویسنده همکار)، ایمیل آدرس:

N.nikkhoo49@gmail.com

می‌توانند با مردم‌سالاری تلفیق شوند و به الگویی از «مردم‌سالاری دینی» دست یافت؟ مردم‌سالاری دینی، به معنای سازگاری اصول حکومت اسلامی با اراده و مشارکت مردم، در میان فقه اهل سنت و امامیه مورد توجه قرار گرفته و دیدگاه‌ها و استدلال‌های متفاوتی را در این زمینه پدید آورده است. شناخت این دیدگاه‌ها و تفاوت‌ها در بستر زمانی حاضر که جوامع اسلامی با چالش‌های اجتماعی و سیاسی مواجه هستند، می‌تواند به تبیین بهتر و کاربردی‌تر اصول حکومت اسلامی کمک کند و بستر گفتگوی مشترک بین فقه اهل سنت و امامیه را فراهم سازد. یکی از مهم‌ترین مباحث در پژوهش‌های سیاسی اسلامی، بررسی جایگاه و مشروعیت مردم‌سالاری در حکومت‌های اسلامی است. در جوامع اسلامی، سولاتی از قبیل اینکه چگونه می‌توان بین اصول دینی و مشارکت مردمی هماهنگی ایجاد کرد و تا چه حد مردم می‌توانند در تعیین سرنوشت سیاسی خود نقش داشته باشند، همواره مطرح بوده است. فقه اهل سنت و امامیه هر یک با اتکا به منابع خود، پاسخی متفاوت به این سولات ارائه می‌دهند و بر اصولی مانند: شوری، بیعت و اجماع در اهل سنت و ولایت فقیه، امامت الهی و عدالت در امامیه تأکید دارند. این تفاوت‌ها و در عین حال اشتراکات، مسئله‌ای است که نیاز به تحقیق و بررسی عمیق دارد. ضرورت این تحقیق از آنجا ناشی می‌شود که در دنیای امروز، جوامع اسلامی در تلاشند تا میان ارزش‌های دینی و الزامات مردم‌سالاری تعادل برقرار کنند. با افزایش آگاهی و مطالبات مردمی، مسئله مشارکت عمومی و مشروعیت حکومت‌ها از منظر دین اهمیت بیشتری پیدا کرده است. بررسی مبانی مردم‌سالاری دینی از منظر فقه اهل سنت و امامیه نه تنها می‌تواند به فهم دقیق‌تر نظریات این دو مکتب کمک کند، بلکه می‌تواند زمینه‌ساز رویکردهای جدید و منسجم‌تر در حکمرانی اسلامی و مردم‌سالاری دینی باشد. همچنین، شناخت اشتراکات و افتراقات موجود می‌تواند به وحدت و همگرایی فکری میان جوامع اسلامی کمک کرده و تعاملات فکری و فقهی بین مذاهب اسلامی را تقویت کند. هدف این تحقیق، تحلیل و مقایسه مبانی مردم‌سالاری دینی در آرای فقهی اهل سنت و امامیه است. تلاش می‌شود تا با بررسی اصولی چون شوری، بیعت و اجماع در فقه اهل سنت و همچنین ولایت فقیه، امامت الهی، عدالت و مشارکت مردمی در فقه امامیه، نقاط اشتراک و تفاوت این دو دیدگاه تبیین گردد. این تحقیق همچنین قصد دارد تا نشان دهد چگونه هر یک از این دو مکتب با تأکید بر برخی اصول، به دنبال تلفیق اصول دینی و خواسته‌های مردمی در حکمرانی هستند. تحقیقات متعددی در خصوص مشروعیت سیاسی و مبانی حکومت اسلامی از منظر فقه اهل سنت و امامیه انجام شده است. هر چند که برخی از پژوهش‌ها به صورت جداگانه به تحلیل دیدگاه‌های هر یک از مذاهب پرداخته‌اند، اما کمتر تحقیق جامعی به مقایسه مستقیم و نظام‌مند میان این دو دیدگاه پرداخته است. لذا این پژوهش با رویکرد تطبیقی و مقایسه‌ای در پی ارائه تحلیل جامعی از شباهت‌ها و تفاوت‌های این دو مکتب در زمینه مردم‌سالاری دینی است. روش این پژوهش، توصیفی و تحلیلی است و به صورت تطبیقی به بررسی نظرات و دیدگاه‌های اهل سنت و امامیه پیرامون



مردم‌سالاری دینی پرداخته می‌شود. در این مسیر، با بررسی منابع اصلی فقهی و تفسیری هر دو مکتب، تلاش می‌شود تا نقاط مشترک و تفاوت‌ها شناسایی شده و تحلیل گردد. استفاده از منابع دست اول، مقالات علمی و کتب معتبر در این حوزه از دیگر روش‌های مورد استفاده در این تحقیق است. سوال اصلی این تحقیق این است که مبانی و دیدگاه‌های اهل سنت و امامیه درباره مردم‌سالاری دینی چه تفاوت‌ها و شباهت‌هایی با یکدیگر دارند و این دیدگاه‌ها چگونه می‌توانند در راستای ارائه مدلی از حکومت اسلامی با مشارکت مردمی و بر اساس اصول دینی، همگرایی داشته باشند؟

مفهوم‌شناسی

مردم‌سالاری

در لغت: مردم‌سالاری به معنای حکومتی است که توسط مردم اداره می‌شود و نمایندگان آن‌ها بر اساس رأی‌گیری انتخاب می‌شود. (دهخدا، ۱۳۷۷ش: ج ۱۱، ص ۱۵۴۶۳).

در اصطلاح: مردم‌سالاری در فقه، مفهومی نوین است که با توجه به شریعت اسلام، مشروعیت را به اراده مردم پیوند می‌دهد، البته در چارچوب احکام الهی محدود می‌سازد. در این نگاه، مردم‌سالاری دینی نوعی تلفیق میان حاکمیت مردمی و ولایت فقیه است که هر دو در کنار یکدیگر عمل می‌کنند (جوادی آملی، ۱۳۸۱: ج ۲، ص ۱۵۵).

فقه

در لغت: فقه در لغت به معنای فهم عمیق و دقیق است. در کتاب تاج العروس، زبیدی بیان می‌کند که «الفقه» به معنای فهم دقیق و ژرف در دین آمده است و فقیه کسی است که در این علم تبحر و تخصص دارد. او می‌نویسد: «الفقه هو العلم بأحكام الشرع، والفقیه هو المتخصص فی هذا العلم»؛ یعنی فقه به معنای علم به احکام شرعی است و فقیه کسی است که در این دانش تخصص دارد (زبیدی، ۱۴۰۶ق: ج ۲۰، ص ۱۵۳). در اصطلاح: فقه در اصطلاح، به دانشی گفته می‌شود که احکام عملی اسلام را از ادله تفصیلی (مانند قرآن، سنت، اجماع و قیاس) استخراج و استنباط می‌کند. امام شوکانی در کتاب خود، این واژه را به عنوان «علم استنباط الأحكام الشرعية الفرعية من أدلتها التفصیلیة» که همان تعریف امام شافعی است؛ به معنای دانشی که به بررسی و استنباط احکام فرعی شرعی از منابع آن می‌پردازد (شوکانی، ۱۴۰۳ق: ج ۱، ص ۳۸).

دین

در لغت: دین به معنای مجموعه‌ای از باورها، عبادات، و اصول اخلاقی است که رابطه انسان با خدا و زندگی پس از مرگ را تنظیم می‌کند (معین، ۱۳۸۱: ج ۲، ص ۱۲۴۷).

در اصطلاح: دین به مجموعه‌ای از احکام الهی اطلاق می‌شود که از طریق وحی به پیامبران ابلاغ شده است. دین در این دیدگاه شامل اصول اعتقادی (مانند توحید، نبوت، معاد، عبادات) مانند نماز، روزه، حج و



تعاملات اجتماعی و حقوقی است (شافعی، ۱۴۱۰ق: ج ۱، ص ۵۱).

دموکراسی

در لغت: دموکراسی از کلمه یونانی «دموس» و مردم «کراتوس» حکومت گرفته شده و به معنای حکومتی است که مردم در آن نقش اصلی دارند (آریانپور، ۱۳۸۲: ج ۱، ص ۵۶۴).

در اصطلاح: دموکراسی به نظام حکومتی اطلاق می‌شود که در آن، قدرت به طور مستقیم یا غیرمستقیم توسط مردم به وسیله انتخابات یا سایر سازوکارهای مشارکت عمومی به حاکمیت منتقل می‌شود. در دموکراسی، حقوق و آزادی‌های فردی، نظارت بر حکومت، و تقسیم قدرت به عنوان اصول اساسی در نظر گرفته می‌شود. در این نظام، مشارکت مردم در تصمیم‌گیری‌ها، قانون‌گذاری، و نظارت بر عملکرد دولت از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است (هیوود، ۱۳۹۵ش: ص ۲۱۵).

الف) مبانی مردم‌سالاری دینی در فقه اهل سنت

فقه اهل سنت، با تأکید بر اصل شورا، بیعت و اجماع، حکومت را نه به طور مستقیم مردم سالار، بلکه به عنوان یک نظام دینی که نقش و رضایت مردم را نیز محترم می‌شمارد، تعریف می‌کند. در این نظام، مردم‌سالاری دینی نه به معنای حکومت مستقیم مردم، بلکه به معنای مشارکت مردمی در قالب مفاهیمی همچون شورا و بیعت است. در این مبحث، مبانی مردم‌سالاری دینی از نگاه اهل سنت بررسی و تحلیل می‌شود.

۱. شوری

شوری در اندیشه سیاسی اهل سنت یکی از مبانی مهم برای مشروعیت بخشیدن به حکومت و حاکمیت است. شوری از منظر اهل سنت به معنی مشورت با اهل حل و عقد (نخبگان دینی و سیاسی) است، که از آن به عنوان عاملی در جهت جلوگیری از استبداد و تصمیم‌گیری فردی استفاده می‌شود. شوری در اینجا بیشتر به عنوان یک مفهوم اخلاقی-دینی تلقی می‌شود که حاکم با مشورت گرفتن از نخبگان می‌تواند به تصمیمات بهتر و عادلانه‌تر برسد. اما این مفهوم به معنای الزامی برای اجرای نظرات مشاوران نیست، بلکه در نهایت حاکم اختیار کامل را دارد تا در چارچوب منافع عمومی تصمیم‌گیری کند.

ماوردی در کتاب الأحكام السلطانية اشاره می‌کند که نقش شوری در حکومت اسلامی، محدود به نخبگان جامعه است و حاکم تنها با کسب نظرات اهل حل و عقد تصمیم می‌گیرد. این روش، با هدف جلوگیری از پراکندگی قدرت و تثبیت انسجام در ساختار سیاسی اسلام تدوین شده است. در عین حال، شوری در این دیدگاه به عنوان ابزاری برای جلوگیری از تمرکز قدرت در دستان حاکم به کار می‌رود، اما از آنجایی که الزامی برای پذیرش مشورت وجود ندارد، می‌تواند صرفاً جنبه نمادین داشته باشد (ماوردی، ۱۹۸۳: ج ۱، ص ۲۸۲).

تحلیل و بررسی

از دیدگاه اهل سنت، شوری عمدتاً به عنوان ابزاری برای مشورت و هم‌فکری در تصمیم‌گیری‌های کلان مطرح است، اما به صورت الزام‌آور یا معادل دموکراسی عمل نمی‌کند. این مفهوم شوری نشان‌دهنده آن است که حکومت اسلامی باید به نظرات نخبگان توجه داشته باشد، ولی در عین حال به مشارکت مستقیم عمومی در تصمیم‌گیری‌ها نیازی نیست. به نظر می‌رسد که در فقه سیاسی اهل سنت، شوری بیشتر به عنوان یک روش اخلاقی و مشورتی برای اطمینان از عدم استبداد معرفی شده است، ولی در نهایت اختیار حاکم برای تصمیم‌گیری نهایی حفظ می‌شود. بنابراین، شوری به طور کامل نمی‌تواند مدل دموکراتیک را منعکس کند، چرا که تعامل مردم در آن به صورت محدود تعریف شده و تصمیم‌گیری نهایی به دست حاکم باقی می‌ماند.

۲. بیعت

بیعت در فقه اهل سنت به عنوان یکی از اصول پایه در تشکیل حکومت اسلامی شناخته می‌شود. در این نگاه، بیعت نه تنها به عنوان یک پیمان سیاسی، بلکه به عنوان یک تعهد دینی تلقی می‌شود که با آن افراد جامعه، به ویژه نخبگان، حاکم مشروع را می‌پذیرند و به او وفاداری می‌کنند. ابن‌خلدون در کتاب المقدمه بیان می‌کند که بیعت یک پیمان دینی است که مسلمانان با آن مسئولیت وفاداری به حاکم را می‌پذیرند و بدین ترتیب مشروعیت حاکمیت بر اساس یک توافق جمعی میان نخبگان و حاکم تضمین می‌شود (ابن‌خلدون، ۲۰۰۴م: ج ۱، ص ۴۵۷). ابن‌خلدون تأکید دارد که بیعت نه انتخاب مستقیم مردم بلکه پیمانی است که از طریق نمایندگان (اهل حل و عقد) منعقد می‌گردد (ابن‌خلدون، ۲۰۰۴م: ج ۱، ص ۴۵۷).

ابن‌حجر عسقلانی نیز در فتح الباری می‌گوید که بیعت نوعی تعهد اخلاقی و سیاسی است که با آن مسلمانان وفاداری خود را به حاکم اعلام کرده و از ایجاد تفرقه و نزاع داخلی جلوگیری می‌کنند. در این دیدگاه، بیعت بیشتر جنبه اخلاقی دارد و حاکمیت را بر اساس یک توافق جمعی از جانب نخبگان، و نه مشارکت مردمی به صورت مستقیم، مشروعیت می‌بخشد (ابن‌حجر عسقلانی، ۱۹۹۷م: ج ۱۳، ص ۲۰۳).

تحلیل و بررسی

بیعت در فقه سیاسی اهل سنت، نقش مهمی در تثبیت مشروعیت حاکمیت دارد، اما این نقش بیشتر به عنوان تعهدی دینی و اخلاقی تلقی می‌شود که به وسیله نخبگان به نمایندگی از جامعه منعقد می‌شود. از این منظر، بیعت نوعی تعهد جمعی است که مانع از تفرقه داخلی می‌شود و حاکمیت را به عنوان پدیده‌ای فزاینده از سیاست، با وجوه مذهبی و معنوی پیوند می‌دهد. در عین حال، بیعت تفاوت آشکاری با مفهوم انتخابات در دموکراسی دارد، زیرا مردم نقش مستقیم در انتخاب حاکم ندارند و بیعت تنها به عنوان اعلام وفاداری و پذیرش حاکمیت از سوی نخبگان مطرح می‌شود. این تعهد اخلاقی به حفظ وحدت کمک می‌کند، اما نمی‌تواند به عنوان ابزار مشارکت مستقیم مردم در سیاست تعبیر شود.



۳. اجماع

اجماع از دیگر اصول کلیدی در فقه سیاسی اهل سنت است که به عنوان یکی از مبانی مهم در تضمین مشروعیت و پایداری نظام اسلامی شناخته می‌شود. اجماع به معنای اتفاق نظر علما و نخبگان جامعه بر سر مسائل کلان دینی و سیاسی است و یکی از منابع مهم در تفسیر احکام اسلامی به شمار می‌رود. غزالی در المستصفی بیان می‌کند که اجماع به ویژه در مسائل سیاسی می‌تواند به عنوان مبنایی برای تثبیت وحدت و جلوگیری از اختلافات و تفرقه در جامعه اسلامی عمل کند (غزالی، ۱۹۸۶م: ج ۱، ص ۶۱).

ابن قدامه در المعنی نیز اجماع را به عنوان مرجعی برای همبستگی دینی و سیاسی می‌داند و می‌گوید این توافق میان نخبگان سبب می‌شود تا امت اسلامی در برابر چالش‌های سیاسی و اجتماعی با انسجام بیشتری عمل کند و از تفرقه جلوگیری کند. اجماع، در نگاه وی، به عنوان ابزار پایدار کردن نظام سیاسی جامعه اسلامی از طریق همگرایی نخبگان و نهادینه کردن وحدت میان آنان به کار می‌رود (ابن قدامه، ۲۰۰۲م: ج ۸، ص ۲۱۴).

تحلیل و بررسی

اجماع در اندیشه سیاسی اهل سنت، نمادی از همبستگی و هم‌فکری میان نخبگان و علما است که به نظام اسلامی قدرت و استحکام می‌بخشد. اجماع به عنوان منبعی برای مشروعیت بخشی به تصمیمات سیاسی، ابزار مؤثری در جلوگیری از تفرقه و تنش‌های داخلی تلقی می‌شود و نخبگان را ملزم به هماهنگی در تصمیمات می‌کند. اما اجماع در این بستر به عنوان راهی برای مشارکت مستقیم مردم در تصمیم‌گیری‌ها به حساب نمی‌آید، بلکه این مشارکت به صورت غیرمستقیم و از طریق نخبگان صورت می‌گیرد. به همین دلیل، اجماع بیشتر در تثبیت حاکمیت و ایجاد وحدت کاربرد دارد تا این‌که به عنوان راهی برای تحقق دموکراسی در معنای مدرن آن عمل کند.

(ب) مبانی مردم‌سالاری دینی در فقه امامیه

۱. ولایت فقیه

ولایت فقیه یکی از اصول بنیادین فقه امامیه در باب حکومت و مردم‌سالاری دینی است. این نظریه بیانگر این است که در دوران غیبت امام معصوم علیه السلام، فقیهی واجد شرایط باید رهبری جامعه اسلامی را به عهده بگیرد تا از انحرافات دینی و اجتماعی جلوگیری کند. علامه نائینی در کتاب تنبیه الأئمة و تنزیه الملة بر این باور است که ولایت فقیه جایگزینی برای امامت در دوران غیبت است و فقیه عادل و دارای علم فقه باید رهبری جامعه را بر عهده بگیرد (نائینی، ۱۹۷۹م: ج ۱، ص ۸۷).

آیت‌الله خمینی نیز در کتاب ولایت فقیه تأکید دارد که فقیه عادل، علاوه بر داشتن شرایط علمی و اخلاقی، باید نقش رهبری جامعه را ایفا کند تا هم جامعه در مسیر شریعت قرار گیرد و هم مردم از طریق وی



به عدالت برسند. ایشان بر این باورند که بدون ولایت فقیه، جامعه دینی نمی‌تواند به اهداف خود برسد، زیرا بدون رهبری فقیه، ارزش‌های اسلامی در سیاست و اجتماع پایدار نخواهد بود (خمینی، ۱۹۸۱: ص ۵۴).

تحلیل و بررسی

ولایت فقیه به عنوان مفهومی بنیادی در فقه امامیه، به نوعی ترکیبی از حکومت دینی و رهبری معنوی را به تصویر می‌کشد. این نظریه با تأکید بر لزوم حضور فقیه عادل و آگاه به امور شرعی در رأس حکومت، به دنبال ایجاد توازن میان اجرای احکام شرعی و نیازهای جامعه است. در این دیدگاه، فقیه نه تنها رهبری دینی بلکه یک مرجع سیاسی است که قدرت خود را از مقام ولایت الهی و نیابت امام معصوم علیه السلام دریافت می‌کند. ولایت فقیه در فقه امامیه، نقش مردم در تعیین حاکم را به طور کامل رد نمی‌کند، اما رهبری فقیه را واجب می‌داند، که این مسئله منجر به ساختار خاصی از مردم‌سالاری دینی در فقه امامیه شده است.

۲. امامت و مشروعیت الهی

نظریه امامت یکی دیگر از اصول اساسی فقه امامیه است که به مشروعیت الهی برای حکومت تأکید دارد. از دیدگاه امامیه، حاکمیت نه به انتخاب عمومی بلکه به انتصاب الهی است و امام از سوی خداوند برای هدایت و رهبری جامعه اسلامی تعیین می‌شود. شیخ مفید در کتاب الإرشاد تصریح می‌کند که امامت یک منصب الهی است و امامان معصوم دارای عصمت و علم الهی هستند که آنان را شایسته رهبری جامعه می‌سازد (شیخ مفید، ۱۹۸۲م: ج ۱، ص ۱۷۴).

علامه حلی نیز در نهج الحق و کشف الصدق این مسئله را مطرح می‌کند که امامت امری الهی و فرائد از انتخاب مردمی است. او معتقد است که امام به دلیل ارتباط با علم الهی و هدایت معنوی مردم، واجد مشروعیت الهی برای رهبری جامعه است (علامه حلی، ۱۹۸۵م: ص ۲۳۴).

تحلیل و بررسی

مسئله امامت و مشروعیت الهی در فقه امامیه نقش محوری در تعریف مشروعیت سیاسی ایفا می‌کند. این نظریه، امامت را یک منصب انتصابی می‌داند و نه انتخابی، و آن را به عنوان عاملی برای تضمین پابندی به اصول اسلامی معرفی می‌کند. از آنجا که امام از سوی خداوند منصوب شده، مشروعیت سیاسی در این دیدگاه متکی بر تأیید الهی است و نه نظر مردم. این اصل با وجود اینکه امکان مداخله مستقیم مردم در حکومت را محدود می‌کند، اما به دلیل تأکید بر مشروعیت دینی، در راستای حفظ انسجام اسلامی در جامعه عمل می‌کند. این مبنا، ساختاری از مردم‌سالاری دینی ارائه می‌دهد که متکی بر اصول الهی است و بیش از هر چیز بر حفظ شریعت تأکید دارد.

۳. عدالت در فقه امامیه

عدالت در فقه امامیه، یکی از اصلی‌ترین شرایط و اصول برای هر نوع حکومت دینی است. امامیه بر این



باور است که حاکم باید عادل باشد تا بتواند به درستی جامعه را رهبری کند و حقوق مردم را رعایت کند. شهید اول در اللمعة الدمشقية بیان می‌کند که عدالت یکی از شرایط لازم برای رهبری جامعه اسلامی است و بدون آن، هیچ حکومتی نمی‌تواند مشروعیت دینی داشته باشد (شهید اول، ۱۹۸۷م: ج ۲، ص ۴۵). آیت الله مطهری نیز در کتاب عدل الهی به اهمیت عدالت در حاکم اسلامی اشاره کرده و بیان می‌کند که عدالت از اصول بنیادین اسلام است و رهبری جامعه بدون توجه به عدالت نه تنها مشروعیت ندارد بلکه منجر به انحراف از اهداف اسلامی خواهد شد (مطهری، ۱۹۷۰م: ص ۱۹۸).

تحلیل و بررسی

عدالت در فقه امامیه، نقشی محوری در تحقق مردم‌سالاری دینی ایفا می‌کند. این اصل به عنوان یکی از معیارهای اصلی برای انتخاب رهبر و مشروعیت حکومت، همگرایی بین حکومت دینی و حقوق مردم را تأمین می‌کند. آکید بر عدالت به عنوان یک اصل شرعی و اجتماعی، تضمین می‌کند که حکومت اسلامی نه تنها از منظر دینی مشروعیت دارد بلکه به نیازها و حقوق مردم نیز توجه می‌کند. این دیدگاه، عدالت را به عنوان شرط لازم برای هر گونه حکومت دینی معرفی می‌کند و به نوعی تعامل میان اصول الهی و خواسته های مردمی دست می‌یابد که در نهایت منجر به ایجاد ساختار مردم‌سالاری دینی با محوریت عدالت می‌شود.

۴. رضایت و مشارکت مردمی

فقه امامیه در کنار ولایت فقیه و امامت الهی، به رضایت و مشارکت مردمی نیز توجه دارد. امام خمینی در کتاب صحیفه امام تأکید می‌کند که نقش مردم در حکومت اسلامی حائز اهمیت است و حاکم اسلامی باید رضایت عمومی را جلب کند. او معتقد است که حمایت مردم از حکومت اسلامی، یکی از عوامل اصلی برای بقای حکومت است (خمینی، ۱۹۹۰م: ج ۱۰، ص ۱۴۱).

علامه طباطبایی نیز در تفسیر المیزان بیان می‌کند که اسلام به مسئله رضایت مردم اهمیت می‌دهد و حکومت باید در جهت تأمین رفاه و رضایت عمومی تلاش کند. وی می‌گوید مشارکت مردمی در حکومت اسلامی به معنای تأیید اصول شرعی است و بدون رضایت مردم، حکومت اسلامی مشروعیت کاملی نخواهد داشت (طباطبایی، ۱۹۷۴م: ج ۴، ص ۲۱۱).

تحلیل و بررسی

رضایت و مشارکت مردمی در فقه امامیه، مفهومی در جهت تقویت تعامل میان دین و مردم است و از این منظر، به عنوان یکی از عوامل اصلی در تثبیت و تقویت مشروعیت حکومت اسلامی معرفی می‌شود. رضایت عمومی به عنوان یک اصل در فقه امامیه نشان می‌دهد که در این دیدگاه، مردم نیز نقش مهمی در حمایت و پایداری حکومت دارند و خواسته‌های آنان مورد توجه قرار می‌گیرد. این تعامل بین رهبری دینی و رضایت مردمی، مدل مردم‌سالاری دینی در فقه امامیه را به گونه‌ای طراحی می‌کند که به آرای عمومی و



حمایت مردمی نیز اهمیت می‌دهد و زمینه‌ای برای مشارکت فعالانه مردم در چارچوب اصول دینی فراهم می‌سازد.

(ج) مقایسه آرای فقهی اهل سنت و امامیه در مردم‌سالاری دینی

فقه اهل سنت و فقه امامیه، هر دو از منابع دینی خود مبانی خاصی را برای مردم‌سالاری دینی تبیین کرده‌اند، اما این دو نگرش تفاوت‌های بنیادینی در رویکرد به مشروعیت سیاسی و جایگاه مردم دارند. در ادامه، به بررسی اشتراکات و افتراقات این دو مکتب در مورد مردم‌سالاری دینی پرداخته می‌شود و تحلیلی جامع از این مبانی صورت خواهد گرفت.

اشتراکات

توجه به نقش نخبگان در حکومت

هر دو مکتب به نقش نخبگان به عنوان عامل مهمی در مشروعیت سیاسی و دینی توجه دارند. در اهل سنت، شورا (مشورت با اهل حل و عقد) و بیعت نخبگان، به عنوان عوامل کلیدی در مشروعیت بخشیدن به حاکم شناخته می‌شوند؛ در امامیه نیز ولایت فقیه بر اساس اجماع و نظر نخبگان حوزوی و با توجه به شرایط خاص فقیه واجد شرایط به عنوان رهبری دینی مطرح است.

نقش رضایت و مشارکت مردمی

هر دو مکتب، رضایت و مشارکت مردمی را به عنوان عنصری موثر در پایداری و مقبولیت حکومت اسلامی معرفی می‌کنند. در اهل سنت، بیعت نوعی رضایت عمومی و وفاداری به حاکم از سوی جامعه (نمایندگان نخبگان) تلقی می‌شود. در فقه امامیه، تأکید بر رضایت و حمایت مردمی توسط شخصیت‌هایی چون امام خمینی و علامه طباطبایی مورد توجه قرار گرفته و از این طریق، پشتیبانی مردمی را به عنوان عنصری ضروری برای بقای حکومت دینی معرفی می‌کنند.

تأکید بر عدالت به عنوان مبنای حکومت دینی

عدالت در هر دو مکتب به عنوان یکی از معیارهای اصلی مشروعیت حکومت اسلامی مطرح شده است. در اهل سنت، عدالت بیشتر در قالب اجماع و همگرایی نخبگان با هدف جلوگیری از ظلم و استبداد تبیین شده است. در فقه امامیه نیز عدالت از شروط لازم برای حاکم اسلامی تلقی می‌شود و هرگونه انحراف از این اصل، باعث زوال مشروعیت دینی و سیاسی حکومت خواهد شد.

افتراقات

مشروعیت دینی و الهی در فقه امامیه در مقابل مشروعیت عرفی در فقه اهل سنت

یکی از تفاوت‌های بنیادی میان این دو مکتب، مسئله مشروعیت حاکمیت است. در فقه امامیه، مشروعیت حکومت اساساً بر پایه انتصاب الهی و ولایت فقیه استوار است که به عنوان نیابت از امام



معصوم علیه السلام در دوران غیبت عمل می‌کند. در حالی که در فقه اهل سنت، مشروعیت از طریق بیعت و شورا بین نخبگان جامعه (اهل حل و عقد) شکل می‌گیرد و به انتصاب الهی نیازی ندارد؛ بلکه بر اساس همفکری و اجماع نخبگان استوار است.

نقش مستقیم مردم در انتخاب حاکم در فقه امامیه و محدودیت آن در اهل سنت در فقه امامیه، مردم به صورت غیرمستقیم و از طریق بیعت با ولی فقیه نقش دارند؛ این امر، به مفهوم تایید نخبگان دینی برای تحقق مشروعیت الهی است، اما همچنان بر رضایت مردمی تاکید می‌شود. در مقابل، در فقه اهل سنت نقش مستقیم مردم در انتخاب حاکمیت کمتر دیده می‌شود و بیعت تنها توسط نخبگان و به نمایندگی از عموم صورت می‌گیرد؛ بدین ترتیب، رضایت مردم به صورت مستقیم در انتخاب و مشروعیت حاکمیت دخالت ندارد.

تفاوت در مفهوم امامت و ولایت

امامت در فقه امامیه، مفهومی است که ریشه در مشروعیت الهی دارد و امام را منصوب خدا می‌داند. این امر به ویژه در عصر غیبت توسط ولایت فقیه تبیین می‌شود. در مقابل، در فقه اهل سنت، امام به معنای رهبر جامعه اسلامی از طریق بیعت و شورا مشروعیت می‌یابد و ارتباط مستقیمی با نصب الهی ندارد؛ این نگرش بر عدم عصمت رهبر سیاسی تأکید دارد و او را انسانی معمولی با مسئولیت‌پذیری بالا در جامعه می‌داند.

تحلیل و بررسی

از دیدگاه دینی، فقه اهل سنت و فقه امامیه هر دو به دنبال ایجاد ساختاری از حکومت دینی هستند که مبانی دینی را با مقتضیات جامعه پیوند دهد. اما تفاوت‌های اساسی در روش و رویکرد این دو دیدگاه، تعریفی متفاوت از مردم‌سالاری دینی به دست می‌دهد. از یک سو، فقه اهل سنت به دنبال ایجاد حکومتی است که بر پایه اصول شورا، بیعت و اجماع با مشارکت نخبگان، حاکم را مشروعیت بخشد. این مکتب اگرچه به نظرات نخبگان جامعه توجه می‌کند، اما از ایده مردم‌سالاری مستقیم فاصله می‌گیرد و نقش مردم در آن به طور کامل محدود به تأیید نخبگان است.

از سوی دیگر، فقه امامیه با ترکیب نظریات ولایت فقیه و تأکید بر لزوم رضایت مردمی، به ساختار مردم‌سالاری دینی می‌پردازد که بر اساس رهبری دینی (ولی فقیه) استوار است. در این دیدگاه، فقیه عادل که به عنوان نیابت از امام معصوم منصوب می‌شود، باید هم به اصول شرعی و هم به نیازهای اجتماعی توجه کند و از آنجا که در چارچوب فقه امامیه، عدالت یکی از ارکان اصلی مشروعیت دینی و اجتماعی است، ولایت فقیه نیز مشروط به رعایت آن خواهد بود.

این اختلافات نشان می‌دهد که مردم‌سالاری دینی از دیدگاه اهل سنت و امامیه، هر دو مدلی برای پیوند میان دین و مردم ارائه می‌دهند، اما فقه امامیه با تأکید بیشتر بر نقش مستقیم مردم و حمایت آنان از رهبری



دینی، به نوعی توازن میان دو قطب دین و مشارکت عمومی ایجاد می‌کند. در فقه اهل سنت، رویکرد عرفی‌تری نسبت به مردم‌سالاری دینی دیده می‌شود که با تمرکز بر همبستگی اجتماعی و جلوگیری از استبداد در ساختار قدرت، مشارکت مردمی را در چارچوب نخبگان تعریف می‌کند.

د) تفاوت مردم‌سالاری دینی با دموکراسی

در این نوشتار، به تفاوت‌های بنیادین میان مردم‌سالاری دینی و دموکراسی پرداخته می‌شود و تفاوت‌های آن‌ها در مبانی و ساختار حکومتی به همراه تحلیل و بررسی ارائه خواهد شد.

۱. تفاوت در مبانی مشروعیت

دموکراسی

در نظام دموکراتیک، مشروعیت حکومت از جانب مردم به دست می‌آید. به عبارت دیگر، حق حاکمیت از طریق انتخاب مستقیم یا غیرمستقیم مردم به فرد یا گروهی داده می‌شود، و این انتخاب مشروعیت لازم را برای حکومت فراهم می‌آورد. در این دیدگاه، مردم منبع اصلی مشروعیت و تعیین‌کننده‌ی نهایی سرنوشت حکومت هستند. ژان ژاک روسو در کتاب «قرارداد اجتماعی» بر این نکته تأکید دارد که «حاکمیت مطلق متعلق به مردم است و آنان هستند که باید قدرت حاکم را تعیین کنند» (روسو، ۱۷۶۲م: ج ۱، ۱۵۸).

مردم‌سالاری دینی

در مقابل، مردم‌سالاری دینی با تأکید بر مشروعیت الهی و قوانین شرعی، حاکمیت را از جانب خداوند می‌داند. بر این اساس، قوانین و رهبری باید بر مبنای تعالیم دینی باشد و فقیهان واجد شرایط، به عنوان نمایندگان دینی، نقش اساسی در مشروعیت بخشی به حکومت ایفا می‌کنند. آیت‌الله خمینی در کتاب ولایت فقیه می‌نویسد: «ولایت فقیه از جانب خداوند و به نیابت از امامان معصوم برقرار شده است، و فقیه عادل با رعایت شرع، حکم به عدالت خواهد داد» (خمینی، ۱۹۸۱م: ص ۲۹).

تحلیل و بررسی

از این منظر، تفاوت اصلی میان مردم‌سالاری دینی و دموکراسی در منبع مشروعیت است؛ در دموکراسی، مردم منبع اصلی مشروعیت‌اند و حق تعیین سرنوشت حکومت را دارند، در حالی که در مردم‌سالاری دینی، مشروعیت از جانب خداوند می‌آید و مردم باید در چارچوب دینی و با نظارت فقیهان، نقش داشته باشند. به همین دلیل، مردم‌سالاری دینی اساساً یک نظام ترکیبی است که در آن مردم مشارکت می‌کنند، اما مشروعیت حکومت به قوانین الهی مرتبط است.

۲. تفاوت در آزادی و اختیار

دموکراسی

دموکراسی مبتنی بر اصل آزادی است، که در آن افراد آزادی بیان، اندیشه، و انتخاب دارند. این آزادی‌ها



به مردم اجازه می‌دهد که دیدگاه‌های خود را درباره حکومت بیان کنند و در تصمیم‌گیری‌های حکومتی مشارکت مستقیم داشته باشند. جان لاک در دورساله حکومتی به نقش آزادی در ایجاد یک حکومت مشروع اشاره کرده و می‌گوید: «آزادی حقی طبیعی است که هیچ حکومتی نباید آن را از افراد سلب کند» (لاک، ۱۶۸۹م: ج ۲، ص ۲۰۸).

مردم‌سالاری دینی

در مقابل، در مردم‌سالاری دینی، آزادی فردی و اجتماعی باید با قوانین شریعت هماهنگ باشد و آزادی‌های فردی محدود به چارچوب‌های دینی و اخلاقی است. در واقع، آزادی‌های فردی در مردم‌سالاری دینی به نوعی مقید به رعایت اصول و احکام دینی است. علامه طباطبایی در تفسیر المیزان تأکید می‌کند که «آزادی در اسلام حق طبیعی است، اما باید در محدوده احکام الهی رعایت شود تا از انحراف جلوگیری گردد» (طباطبایی، ۱۹۷۴م: ج ۹، ص ۱۴۲).

تحلیل و بررسی

تفاوت اساسی میان مردم‌سالاری دینی و دموکراسی در زمینه آزادی این است که در مردم‌سالاری دینی، آزادی محدود به حدود دینی است و هرگونه آزادی خارج از این چارچوب نمی‌تواند مورد پذیرش قرار گیرد. این محدودیت‌های دینی، به اعتقاد بسیاری از کارشناسان، تضمین‌کننده اخلاق و ارزش‌های اسلامی در جامعه است، هرچند ممکن است برخی افراد این امر را محدودکننده بدانند.

۳. نقش مردم در تعیین حاکم

دموکراسی

در دموکراسی، مردم از طریق انتخابات آزاد و عادلانه، به طور مستقیم یا غیرمستقیم حاکمان خود را تعیین می‌کنند. اصل انتخاب آزاد یکی از ارکان اساسی دموکراسی است و به مردم این امکان را می‌دهد که در هر دوره، حاکمان خود را تغییر دهند. به قول آبراهام لینکلن، دموکراسی به معنای «حکومت مردم بر مردم» است» (لینکلن، ۱۹۵۳م: ج ۷، ص ۲۳-۲۴).

مردم‌سالاری دینی

در مقابل، مردم‌سالاری دینی، مشارکت مردم را از طریق انتخاب ولی فقیه به طور مستقیم برقرار نمی‌سازد، بلکه مردم به طور غیرمستقیم از طریق شوراهای دینی و نمایندگان منتخب (مانند مجلس خبرگان) در انتخاب حاکم نقش دارند. آیت‌الله جوادی آملی در ولایت فقیه و دموکراسی توضیح می‌دهد که «نظام ولایت فقیه نماینده شریعت الهی است و از طریق انتخاب غیرمستقیم مردم، فقیه عادل به عنوان رهبر مشروع انتخاب می‌شود» (جوادی آملی، ۱۹۸۹م: ص ۱۱۰).

تحلیل و بررسی

با توجه به این دیدگاه‌ها، مردم‌سالاری دینی نقش مردم را در تعیین حاکمیت محدودتر از دموکراسی تعریف می‌کند. این ساختار به دلیل تأکید بر جایگاه دینی و شریعت، اختیار کامل را به مردم در انتخاب مستقیم رهبر نمی‌دهد و بلکه به گونه‌ای بر رابطه میان دین و سیاست استوار است که نقش مردم را در چارچوبی دینی و با سازوکارهای خاص معین می‌کند.

۴. ساختار حقوق و قوانین

دموکراسی

قوانین و حقوق در نظام دموکراتیک بر اساس قراردادهای اجتماعی و توافق عمومی تدوین می‌شود و قابلیت تغییر و اصلاح دارد. این انعطاف‌پذیری به جامعه اجازه می‌دهد که با تغییر شرایط و نیازها، قوانین را اصلاح کند. همچنین در دموکراسی، حقوق انسانی به عنوان اصولی فراگیر و جهانی شناخته می‌شود و نیازی به انطباق با مذهب خاصی ندارد. توماس هابز در لویاتان تأکید می‌کند که «قوانین بر اساس قراردادهای میان مردم شکل می‌گیرد و مشروعیت آن از توافق عمومی ناشی می‌شود» (هابز، ۱۶۵۱م: ج ۱، ص ۳۱۲).

مردم‌سالاری دینی

در مردم‌سالاری دینی، قوانین و حقوق بر اساس اصول دینی و احکام شریعت تنظیم می‌شوند و تغییرات محدود به چارچوب احکام دینی است. علامه محمدباقر صدر در اقتصادنا بر این موضوع اشاره می‌کند که «نظام اسلامی بر اساس اصول ثابت الهی شکل می‌گیرد و احکام دینی، پایه‌های حقوق و قوانین در جامعه اسلامی را تعیین می‌کند» (صدر، ۱۹۷۱م: ج ۱، ص ۸۹).

تحلیل و بررسی

در این زمینه، تفاوت عمده در انعطاف‌پذیری و تغییرپذیری قوانین است. در دموکراسی، قوانین قابل اصلاح‌اند و به نیازهای زمانه پاسخ می‌دهند، اما در مردم‌سالاری دینی، قوانین باید در چارچوب احکام دینی ثابت باشند و هرگونه تغییر باید با حفظ اصول دینی انجام شود. این مسئله باعث می‌شود که قوانین در مردم‌سالاری دینی، کمتر انعطاف‌پذیر باشند، اما از سوی دیگر، ثبات و هماهنگی بیشتری با ارزش‌های مذهبی حفظ می‌شود.



نتیجه گیری

نتیجه گیری پژوهش حاضر درباره‌ی مردم‌سالاری دینی در آرای فقهی اهل سنت و امامیه نشان می‌دهد که هر دو مکتب اسلامی، هرچند با رویکردهای متفاوت، به اهمیت مشارکت مردمی و همگامی حکومت با اصول دینی تأکید دارند. فقه اهل سنت از طریق شورا، بیعت و اجماع، مشارکت نخبگان را به عنوان نمایندگان جامعه اسلامی محوریت می‌بخشد و مشروعیت حاکمیت را از طریق اجماع نخبگان (اهل حل و عقد) به دست می‌آورد، که با دیدگاه دموکراسی مدرن تفاوت‌هایی بنیادی دارد؛ زیرا مردم نقش مستقیم در انتخاب حاکم ندارند و مشارکت به صورت غیرمستقیم است. در مقابل، فقه امامیه ضمن تأکید بر مشروعیت الهی و انتصاب دینی حاکم، از طریق ولایت فقیه و حمایت مردمی، رویکرد خاصی از مردم‌سالاری دینی را طرح می‌کند که در آن حاکمیت فقیه عادل، به عنوان نماینده‌ی دینی، نقش کلیدی دارد. امامیه به نقش مستقیم مردم در حمایت از رهبری دینی، به ویژه در چارچوب‌هایی همچون رضایت عمومی و عدالت، تأکید می‌کند و این امر را شرطی اساسی برای بقای مشروعیت حکومت دینی می‌داند. همچنین، هر دو مکتب بر لزوم اجرای عدالت تأکید دارند؛ در فقه اهل سنت این امر بیشتر در چارچوب عدالت نخبگان و جلوگیری از استبداد تعریف شده، در حالی که امامیه عدالت را شرط لازم برای رهبری دینی و مشروعیت حاکمیت می‌داند. نتیجه‌ی تطبیقی این پژوهش نشان می‌دهد که علی‌رغم تفاوت‌های اساسی، هر دو مکتب از اصول مردم‌سالاری دینی بهره‌گرفته و با اولویت‌های متفاوت به گونه‌ی خاصی از همگرایی میان ارزش‌های دینی و خواسته‌های مردمی می‌پردازند، و این تفاوت‌ها از لحاظ نظری به تعمیق فهم بهتر مردم‌سالاری دینی در جوامع اسلامی کمک کرده و به بررسی و تقویت وحدت و انسجام در میان اندیشمندان اسلامی کمک می‌کند.



فهرست منابع

ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی. (۱۹۹۷م). فتح الباری شرح صحیح بخاری. چاپ چهارم، قاهره: دارالمعرفة؛

ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد. (۲۰۰۴م). المقدمة. چاپ دوم. بیروت: دارالفکر.

ابن قدامه، عبدالله بن احمد. (۲۰۰۲م). المغنی. چاپ دوم. بیروت: دارالکتب العلمیة.

آریان پور، منوچهر و آریان پور کاشانی، هما. (۱۳۸۲). فرهنگ انگلیسی به فارسی آریان پور. تهران:

شرکت سهامی کتاب های جیبی.

جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۱). ولایت فقیه؛ ولایت فقاهت و عدالت. قم: مرکز نشر اسراء.

جوادی آملی، عبدالله. (۱۹۸۹م). ولایت فقیه و دموکراسی. چاپ دوم. قم: مرکز نشر اسراء.

خمینی، روح الل. (۱۹۸۱م). ولایت فقیه. چاپ پنجم. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

خمینی، روح الله. (۱۹۹۰م). صحیفه امام. چاپ سوم. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۷). لغت نامه دهخدا. تهران: مؤسسه لغت نامه دهخدا.

زبیدی، مرتضی بن محمد. (۱۴۰۶ق). تاج العروس من جواهر القاموس. کویت: وزارة الاعلام.

شافعی، محمد ابن ادریس. (۱۴۱۰ق). الأم. چاپ دوم. بیروت: دارالفکر،

شهید اول، محمد بن مکی. (۱۹۸۷م). اللمعة الدمشقیة. چاپ اول. قم: دفتر انتشارات اسلامی.

شوکانی، محمد بن علی. (۱۴۰۳ق). اصول الفقه. بیروت: دارالکتب العلمیه.

شیخ مفید، محمد بن محمد. (۱۹۸۲م). الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد. چاپ دوم. قم: کنگره

جهانی بزرگداشت شیخ مفید.

صدر، محمدباقر. (۱۹۷۱م). اقتصادنا. چاپ اول. بیروت: دارالتعارف

طباطبایی، سید محمدحسین. (۱۹۷۴م). تفسیر المیزان. چاپ چهارم. قم: انتشارات اسماعیلیان.

طباطبایی، سید محمدحسین. (۱۹۷۴م). تفسیر المیزان. چاپ چهارم. قم: دفتر انتشارات اسلامی.

غزالی، محمد بن محمد. (۱۹۸۶م). المستصفی من علم الأصول. چاپ اول. بیروت: دارالفکر.

ماوردی، علی بن محمد. (۱۹۸۳م). الأحكام السلطانیة. چاپ اول. قاهره: دارالحکمة.

مطهری، مرتضی. (۱۹۷۰م). عدل الهی. چاپ دوم. تهران: انتشارات صدرا.

معین، محمد. (۱۳۸۱). فرهنگ فارسی معین. تهران: امیرکبیر.

نائینی، محمدحسین. (۱۹۷۹م). تنبیه الأمة و تنزیه الملة. چاپ سوم. تهران: کتابخانه امیرکبیر.

Heywood, Andrew. (2016). Politics (4th ed.). London: Palgrave Macmillan

Lincoln, Abraham. (1953). The Collected Works of Abraham Lincoln (Vol. 7,

.pp. 23-24). New Brunswick: Rutgers University Press

Locke, John. (1689). *Two Treatises of Government* (3rd ed.). London: Awnsham
.Churchill

.Hobbes, Thomas. (1651). *Leviathan* (Vol. 1, 5th ed.). Oxford: Clarendon Press

Rousseau, Jean-Jacques. (1762). *Social Contract*. Paris: Garnier Press



